

که تا حدکشتن و برگرداندن امنیت حرم توقف کنید نه ادامه جنگه . جزاء کافرین که پاس حرم را میدارند در این حداست : **كذلك جزاء الكافرین .**

فان انتهوا فان الله غفور رحیم - اگر مشرکین از جنگ در حریم مسجد الحرام باز ایستادند مسلمانان باید از کشتن آنها دست بدارند چون در معرض دوستی: غفور و رحیم در آمده اند. و همین حرمت خون آنها را در مسجد الحرام نگه میدارند تا شاید آماده جلب و شمول مغفرت و رحمت فعلی شوند. گویا نظر بهمین حقیقت است که دو صفت غفور و رحیم بجای فعل و وعده صریح مغفرت آمده :

وقالوهم حتی لا تكون فتنه و یکون الدین لله - فرمان پیشبرد جهاد است از حدود دشمنان جنگجو تا هر جا و هر زمان که فتنه ای درگیرد و مانع پیشرفت رسالت و دعوت اسلام شود و مردم را در شرک و حاکمیت غیر خدا و عقاید و عادات جاهلیت نگهدارد ، اینگونه فتنه باید از میان خلق برداشته شود تا از هر مسئولیت و تعهدی جزود برآید خدا آزاد شوند و پذیرای آئین و حاکمیت او گردند ؛ و **یکون الدین لله** . پس این فرمان قاتلوا که در دو مرحله نفی و اثبات است : **«لا تكون فتنه - و یکون الدین لله»** ، فرمان جهاد با شرک و کفری نیست که در مرتبه عقیده و فکر باشد و از آن تجاوز نکند .

فان انتهوا فلاعدوان الا علی الظالمین - فلاعدوان... تفریع و تعلیل برای جواب شرط مقدر است . حصر عدوان بر ظالمین دلالت بر این دارد که تا مشرکین دست بستم باز نکرده و در حد عقیده ایستاده اند آزادند ؛ پس اگر باز ایستادند شما هم باز ایستید چون عدوان جز بر ستمکاران روا نیست .

الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمت قصاص - الشهر الحرام... مانند الحرب بالحرب ، کلامی کوتاه و بلیغ است تا هر فعل مناسبی تقدیر شود : قتل ، عدوان ، قصاص در ماه حرام - مقابل و بسبب همان حرمتشکنی است که در آن واقع شده . ماه حرام ذیقعد و ذیحجه و محرم و رجب است که کشتن و تعدی در آنها حرام بوده ، قرآن هم نگهداری حرمت این ماهها را واجب نموده تا تحدید زمانی جنگ و وسیله سلم و تقاهم باشد . الشهر الحرام... چون بدون قرینه و اشاره آمده نشاید که نظر به ماه خاصی چون ذیقعد ، سال حدیبیه باشد . والحرمت قصاص ، نیز کلامی جامع و کوتاه و منشأ

احکام حریم و نکهبانی آنست . حرمت (جمع حرمت) شامل هرگونه و هراندازه حرمت و حق حریم میشود : حریم حقوقی افراد و اجتماعات و حریمهای خدائی چون ماههای حرام و مسجدالحرام . حمل قصاص بر حرمت تلازم و پیوستگی حرمت و قصاص را میرساند : هر که و در هر حدی حرمتی را بشکند حق حرمت خود را شکسته و قصاص را بر خود واجب نموده است چون بر حرمتی ملازم با نکهبانی و قصاص آور است .

فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم - تفریع بر « الحرمت قصاص » است : چون حرمتها ملازم با قصاص است پس هر که در هر حدی که به حریم شما تجاوز نمود . شما در همان تجاوز نمائید . این حکم کلی دفاع از حریم عقیده و حق ، همیشه و در هر حال باید اجراء شود .

واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقين - این امر بتقوا در پایان امرها و احکام و حدود و ابعاد جهاد اسلامی آمده تا مسلمانان در قصد و عمل و در گرمی جنگ و بجوش آمدن خشم و خون و در حال پیروزی و شکست ، چشم بهداف داشته و خود دار و پروا گیر باشند و از حدود ترسیم شده بیرون نروند . در هر حال اگر تقوا داشته باشند باید آگاه باشند که خدا با متقین است .

این آیات اولین آیات جهاد است یا پس از آیه ۳۹ حج : « - اذن للذين يقاتلون... » که در مدینه نازل شده . سالهای پس از بعثت و اوائل هجرت ، در مقابل تجاوزها و ستمها و شکنجه های مشرکین ، نو مسلمانان به صبر و توکل دعوت میشدند . تا آنکه بنیه ایمانی و قدرت انضباط و صبر در آنها ریشه گیرد و محکم شود و بصورت اجتماع نیرومندی در آیند . پس از گذشت از آزمایشها و هجرت بمدینه ، صفوفشان از آمیختگی با مشرکین که خود مانع قیام و جنگ بود جدا شد و از علاقه های چشمگیر خانه و وطن بیرون آمدند و با نو مسلمانان مدینه که شهر و خانه و اموالشان را در اختیار مسلمانان مهاجر گذارده بودند پیمان برادری بستند و در يك صف درآمدند و شکل گرفتند . پس از اینکه صفوف از هم جدا و مشخص و جنگ و تصادم سرنوشت حتمی شده بود ، فرمانهای جهاد و احکام آن و دیگر احکام اجتماعی و انقلابی اسلام پی در پی نازل شد ،

تا مردمی که سالهای سخت و پررنج را با آرامی و صبر گذرانده بودند در راه پیشبرد رسالت خود و برای همیشه چون طوفان بحرکت درآیند و منشأ و سازنده انقلاب تاریخ شوند .

این آیات هدف و مقصد جهاد اسلامی و حدود و ابعاد آنرا در هر جهت تفسیر و تحدید نموده است : « قاتلوا فی سبیل الله ... الذین یقاتلونکم ... ولا تعتدوا ... و اقتلوهم حیث نة متموهم ... ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام ... و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه ... الشہر الحرام بالشہر الحرام ... » اینها حدود و ابعاد فکری و معنوی و اجتماعی و مکانی و زمانی جهاد است . هدف نهائی همانست که فتنه از میان برود و دین و حاکمیت برای خدا باشد چه این فتنه در خارج اجتماع اسلامی شکل گیرد یا در داخل . و نیز این آیات مبین مراتب و آغاز و انجام جهاد میباشد : از جهاد با کسایکه سر جنگه دارند تا هرجا و هر زمان که دشمنان تمرکز یافتند و پایه گرفتند ، تا از میان برداشتن هر گونه فتنه و تحقق آئین خدائی .

کدام آئین انسانی و وجدان بشری است که جنگ در راه تکامل و آزادی انسانها و برداشتن فتنه و جنگ و استقرار آئین حق و عدل و رحمت را واجب نداند یا تصویب ننماید ؟ مگر جنگ بصورت های مختلف و در راه تکامل یک حقیقت جهانی و واقعیت اجتماعی نیست ؟ از جنگ درونی انسان و در میان اندیشه های متضاد و قوای نفسانی تا جنگ در میان مواد و عناصر طبیعت . کدام آئین و مرام است که زود یا دیر بجهنکهای عادلانه و یا ظالمانه کشیده نشده ؟ هر مرام و آئینی که بر پایه حقی باشد و از فریب و سازشکاری منزله باشد و بخواهد مردم مظلوم و محکوم را از ظلم و سستی و توقف و مرگ برهاند و بتحرک درآورد ، بعد از ارائه هدف و مرام قانون مبارزه و جنگ باید پایه دوم آن باشد .

و انفقوا فی سبیل الله و لا تلتقوا بايديکم الى التهلكة و احسنوا ان الله یحب المحسنین -
 امر انفاق در پایان احکام جهاد برای این است که انفاق - امداد مستمر و عمومی -
 پایه و مایه جهاد میباشد از این جهت که : موجب تعاون و پیوستگی خلق و قوای داخلی
 اجتماع و تهیه تجهیزات و تسلیحات سپاهی است . و نیز انفاق فی سبیل الله منشأ تکرر و تحرک

و بروز استعدادها و آزاد شدن از علاقه‌ها و کشنده شدن در میدان جهاد میشود چنانکه بخل و بستگی بمال موجب رکود فکری و خاموشی استعداد و ناتوانی و سستی اراده و زبونی و سازشکاری میگردد. ولاتلقوا، عطف بجواب شرط ضمنی است: اگر از اتفاق خودداری کنید دچار هلاکت میشوید. و نباید بدست خود خودرا بهلاکت افکنید. حروف زائد و هیئت تهلکه، اشعار بهلاکت شدید و همه جانبه دارد. مال اندوز که از اتفاق خوددار است گمان میکند که مال او را جاودان میدارد: «بحسب ان مالہ اخلدتم سورہ همزہ، با آنکه همین جمع و خودداری ویرا بهلاکت میرساند: «لینبذن فی الحطمه» شاید لاتلقوا، نهی از اتفاق بیش از حد باشد تا به بینوائی و هلاکت نرساند. امر احسنوا، مکمل اتقوا است چون احسان اعم از دستگیری مالی و غیر مالی و بیش از استحقاق میباشد. و شاید معنای احسان، هر چه بهتر و نیکوتر انجام دادن کار و مسؤولیت، باشد. **والمواضع والمعرفه** - اتمام، کوشش برای انجام آخرین جزء مکمل است. عمره را در پی حج آوردن و جمع آنها که حج قرآن نامیده میشود، صورت کامل حج است که با يك بیت انجام میشود که قصد قربت و بهجاذبه الهی باید باشد: لله. و او عطف و امراتموا، حج و عمره را مکمل و متمم دیگر فرائض و مکتوبات مینمایاند: پس از احکام بنیادی و شکل گرفتن اجتماع اسلامی و حکم جهاد، مناسک و آداب حج و اتمام آن صورت و نمودار مشهود اجتماع خدائی و اسلامی است، اجتماعی که بايك قصد و جاذبه الهی شکل میگیرد و امتیازات را پشت سر میگذارد و با فکر و زبان و لباس متحد، بسوی هدفی برتر پیش می‌رود.

فان احصرتم فما استسر من الهدی ولا تعلقوا رؤوسکم حتی یبلغ الهدی محله -

فان احصرتم، عطف و تفریع بر «اتموا» است و اشعار باین دارد که اتمام و اکمال حج با انجام هدی «قربانی» میرسد و اگر بوبندگان این راه محصور شدند و نتوانستند خودرا به نهایت و کمال آن رسانند، هر چه از هدیه «قربانی» که توانند باید پیش فرستند. چون اهداء قربانی در پایان حج، مکمل آن و رمز تسلیم و فدیة ابراهیم است و سپس حلق رأس «ستردن موی سر» اعلام سر تسلیم فرود آوردن و تن بهبودیت خدا دادن یا آزاد شدن میباشد و چون شخص محصور از حج، نمیتواند خود را بقربانگاه رساند

در محل حصر متوقف میشود تا قربانی به محل خود رسد و ذبح شود آنگاه سر میتراشد: وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ . محل اصلی هدی پیشگاه حرم است : « هَدِيًّا بِالْبَيْتِ الْمَكْبِيِّ . ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ » . برای کسیکه عمره انجام میدهد کنار بیت، و برای حاج درمنی و روز قربان است. در این آیه برای محصور، محل هدی مشخص نشده تا هر چه بتواند پیش برد و در آنجا که هدی مانند حاج اهداء کننده، بمانع رسیدن قربانی کند. در حدیبیه چون قریش از پیشرفت رسول خدا (ص) و اصحابش و از فرستادن هدی بسوی کعبه مانع شدند، امر فرمود تا در همانجا شتران قربانی را ذبح کردند و سرها را تراشیدند .

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ آذَىٰ مِنْ رَأْسِهِ فَفَدِيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ . فَمَنْ كَانَ ،
تفریح و استثناء از نهی « وَلَا تَحْلِقُوا... » ، من رأسه بیان اذی ، من صیام بیان فدیة است : پس هر که از شما بیمار یا آزاری از سرش داشته باشد که نتواند موی سرش را تا رسیدن هدی بجایش تراشد باید فدیة دهد از صیام یا صدقه یا نسک . در روایات ما، صیاماً - سه روز روزه ، صدقة - باطعام شش تن بینوا - نسک ، بقربانی نمودن یک گوسفند ، تعیین شده است . گویند : در سال حدیبیه چون در موی سر یکی از مسلمانان « کعب بن عجره » شیش جای گرفت ، آنحضرت امر فرمود تا سرش را تراشد و بهمین ترتیب فدیة دهد - ظاهر آیه این است که این سه گونه فدیة بترتیب با اختیار و امکان شخص واگذار شده است .

فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ . فاذا امنتم عطف به « فان احصرتم » است . تمتع بسبب عمره چنین است که پس از احرام برای عمره و انجام آن از احرام بیرون آید و از آنچه در حال احرام حرام بود بهره مند « تمتع » شود . ظاهر شرط و خبر فمَنْ تمتع ، و ترتیب جزاء فما استیسر ، این است که تمتع در میان عمره و حج بدلیل دیگر جایز است و وجوب هدی بسبب تمتع میباشد که در میان عمره و حج که در اصل یک عمل پیوسته و مترتب و متکامل است واقع شده . باستناد همین ظاهر بعضی گفته اند : قربانی بر کسانی که حج را بدون عمره انجام میدهند - « افراد » و یا عمره را بحج متصل مینمایند - « قرآن » و در بین تمتع نمیشوند، واجب نیست .

این نظر در صورتی است که ظاهر فتن تمتع ... شرط منحصر باشد و دلیل دیگری برای قربانی حج نباشد. ظاهر سیاق این آیه متوجه بانجام حج و انجام هدی «قربانی» یا بدل آنست که متمم حج میباشد. بنابراین تفریع و جزاء فما استیسر، تکرار و تأکید همان انجام هدی است که در پایان حج میباشد تا تصور نشود که چون تمتع در میان عمره و حج آمده، حکم هدی ساقط میشود. الله اعلم.

فمن لم يجد فصيام ثلاثة ايام في الحج وسبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة فمن لم يجد، تفریع بر «فما استیسر من الهدی» است: آنکه هدی نباید بجای آن، سه روز روزه در محل یا ایام حج باید بدارد. ایام ترویه و عرفه و پیش از قربان یا پس از ایام تشریق یا در آخر ایام حج و هفت روز پس از بازگشت بوطن یا از منی. خطاب اذا رجعتم، اشعار باستقرار در وطن دارد. تلك عشرة كاملة، تأکید بانجام ده روز کامل است تا بدل هدی باشد و یا این ده روز کمال و متمم حج بجای هدی میباشد. بعد از آیات جهاد و امر بانجام حج، از تکرار امر به هدی و بدل آن (در این آیه - و در آیات سوره حج) معلوم میشود که هدی «قربانی» متمم و کمال مناسک حج است - قربانی برای خدا که رمز برترین مقام انسان و تسلیم به امر خدا میباشد - چون ابراهیم بزرگ و فرزندش.

ذالک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام و اتقوا الله و اعلموا ان الله شدید العقاب ذالک، اشاره بحکم تمتع مستفاد از ذالک فمن تمتع بالعمرة، است: این تمتع برای کسانی است که از راه دور برای انجام حج می آیند (نائی) و در مکه و وطن و خانواده ندارند. من لم یکن اهله، بجای (من کان مسافراً - نائياً) اشعار بحکمت این حکم داند: چون بر آنها که در مکه خانواده و وطن ندارند بسی دشوار است که احرام عمره را بجز متصل کنند و در این میان تمتع نشوند. مفهوم من لم یکن ... حرمت تمتع برای کسی است که در مکه و وطن و خانواده دارد، اینها اگر احرام عمره بستند باید تا پایان حج محرم باشند. از نظر آنکه هدی و بدل آن برای جبران تمتع است، ذالک، اشاره به هدی و روزه است. از این نظر بر ساکنین مکه که تمتع ندارند هدی یا روزه واجب نیست. این آیه در ضمن امر بانجام و اكمال حج و انجام هدی، انواع حج و تمتع، قرآن، افراد، عمره، نیز بیان شده تا هر که هر چه تواند و بهر صورت

وشرائطی و با خلوص نیت آنرا انجام دهد و از آنچه در حال احرام و حج تحریم شده پروا گیرد : واتقوا الله . و چون در حریم قرب خدا پیش میرود باید با هشجاری و مراقبت آنرا تکمیل نماید : واعلموا ان الله شديد العقاب .

الحج اشهر معلومات فمن فرض فيهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج -
 ماههای معلوم حج شوال و ذیقعد و ذیحجه است که در آنها میتوان قصد حج نمود و احرام بست . حمل اشهر بر حج اشعار به همین پیوستگی دارد . فمن فرض به تقدیر «علی نفسه» است ، فیهن دلالت بر وجوب و ورود دارد : کسی که حج را بر خود فرض نموده و در ماهها و محیط حج وارد شده . فلا رفث ... ، جواب شرط و برای نفی جنس است ، نفی بجای نهی و تکرار لا ، نفی مؤکد هر يك از این امور را در محیط حج مینمایاند چنانکه گویا محیط الهی و انقلابی حج و شرائط آن خود ، اینها را نفی مینماید . رفث بمعنای لغوی و کنائی ، شامل هر گونه انگیزه شهوت جنسی از سخن و اشاره و قرار و عقد تا آمیزش میشود که قسمتی از ترك احرام است . فسق بمعنای لغوی بیرون رفتن از حدود حق و مسؤولیت است ، زیادی حرف و هیئت فسوق ، کثرت این معنا را میرساند ، و در حج همان خروج از احکام احرام است که شامل رفث و جدال هم میشود . معنای جدال ستیزه در گفتگو برای تحمیل نظر است . فقهاء گویند : لا والله بلی والله ، گفتن است این سه پدیده نمودار مبدئها و انگیزه های پست شهوت و غضب و برتری جوئی و منشأ هبوط و اختلاف و تنازع است که در محیط حج و جاذبه انسانی آن باید این انگیزه ها محدود گردد تا راه صعود باز شود . تکرار الحج ، بجای ضمیر و اشاره برای توجه بمقام حج و تثبیت آنست .

وما تفلوا من خیر یعلمه الله و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الابواب -
 و ما تفلوا من خیر ... ، مبین دلیل و نتیجه فعل مقدر است : در هنگام حج به هر کار خیری بکوشید ، چه هر گونه خیری که انجام دهد خدا میداند . و بصورت ذخیره باقی درمی آید . امر تزود و او هیئت آن ، اشعار به سفر و حرکتی دارد که برای آن هر چه بیشتر باید توشه برداشت چون زاد ، توشه سفر است : چون از جوانب پست رها میشوید و راه کمال و قرب برویتان باز میشود باید از نیروی اعمال خیر ذخیره و توشه بگیرید

تا تقوا ملکه شود و صورت گیرد : فان خیر الزاد التقوا . و ملکه و مغز تقوای عمومی شکوفان شود و بتقوای خاص ربوبی رساند : و اتقون یا اولی الالباب . و شاید امر تزودوا ، راجع یا متضمن برگیری هر چه بیشتر توشه و وسیله مادی باشد تا قاصد این سفر ، بینوا و درمانده و سربار دیگران نشود که این خود از تقوا بدور است .

لیس علیکم جناح ان تبغوا فضلا من ربکم - اعراب پیش از اسلام در موسم حج بازارهایی چون عکاظ و مجنه و : و المجاز داشتند که در آنها سوداگری و سپس بمفاخره و حماسه سرائی ز غرض اشعار می پرداختند . پس از ظهور اسلام و نزول آیات حج و تبیین مقام و حدود و اصول مناسک آن ، مسلمانان از تشکیل این بازارها خودداری میکردند تا مبدا سنن جاهلیت احیاء شود . لیس علیکم جناح ، این نگرانی و گمان گناه را نفی و به دریاقتن فضل رب ترغیب مینماید تا در چنین اجتماعی که از فضل ربوبی پدید می آید ، در هنگام فراغت از عبادت و تحریک روحی و بجای پرداختن به افتخارات و حماسه سرائی جاهلانه ، به تبادل فکر و نظر در باره امور مسلمانان جهان و مبادله کالاها و محصولات سرزمین های خود بپردازند و اجتماع معنوی و سالیانه خود را با بازار زندگی ببینند آنچنانکه اجتماع هفتگی نماز جمعه را باید با کار و کوشش در پهنای زمین پیوسته دارند : « فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله - سورة جمعه » .

فاذا انضمتم من عرفات فاذا کروا الله عند المشعر الحرام - فاذا ... شرط تفریمی از لیس علیکم جناح ... است : پس از انجام عمره و پیش از حرکت بسوی عرفات و وقوف در آن ، محیط آزادی برای بیشتر حاجیان فراهم می شود که میتوانند در آن به مبادلات و تبادل نظر و گفتگو یا دیگر عبادات « ابتغاء فضل رب » بپردازند . آنگاه بسوی عرفات که آغاز حج و اجتماع عظیم است روی می آورند . گویند از این روان مکان عرفات نامیده شده که به ابراهیم شناسانده شد - آدم و حوا پس از هبوط یکدیگر را در آنجا شناختند - جبرائیل مناسک حج را در آنجا به ابراهیم شناساند - ابراهیم تاویل خوابش را درباره ذبح اسماعیل شناخت - آدم بگناه خود اعتراف و توبه نمود . یا از این رو که چون تاج خروس بر آمده و مرتفع است .

وجه تسمیه آن هر چه بوده و گفته اند ، این اسم جمع ، نمایاننده معانی و حقایقی از این موقف است - موقفی که در آن باید دید های عرفان بخالق و خلق باز شود ، بعد از آنکه حجابهای جوانب مرزی و انگیزه ها و امتیازات قومی و فردی و شعارها و پوششها و آرایشها و فواصل دیوارها و بناهاییکه اندیشه ها را پراکنده و دیدها را بسته بود «لارفت و لافسوق و لاجدال فی الحج» ، یکی پس از دیگری از میان رفته و اندیشه ها متحد و جانهای همه جانهای مردان خدا شده و بصورت یک واحد حیاتی درآمده باشند. چون قطراتیکه سیال گشته و از میان سنگلاخها و شنها گنشته و بهم پیوسته و سیل خروشان گردیده است : فاذا افضم من عرفات - معنی و هیئت فعل افضم همین را مینمایاند . در این موقف است که باید حق مطلق و حقوق نسبی و صفات علیای مبدیه هستی در همه مظاهرش شناخته شود . دعای عرفه سیدالشهداء سلام الله علیه ، الهام گویائی از معانی عرفات است . افاضه از عرفات بسوی مشعر الحرام «مزدلفه» بعد از غروب آفتاب روز عرفه ، و وقوف به مشعر تا هنگام طلوع فجر روز قربان است. مشعر الحرام که در مسیر عرفات بسوی قربانگاه «مناء» است ، خود اسمی شعور انگیز دارد . در این اجتماع پاک و شبانه و هم آهنگ و در زیر آسمان بازو ستارگان پرفروغ آن ، باید همه دل و چشم و گوش و وجدان و شعور بحقوق خالق و خلق و حرمتها شوند و شعار و دلائلشان از این گونه شعور برآید : فاذکروا الله عند المشعر الحرام.

واذکروه كما هدیکم وان کنتم من قبله لمن الضالین - تکرار امر اذکروا ...، برای تأکید ذکر در مشعر الحرام یا مطلق ذکر، كما هداکم ، بیان نعمت هدایت یا چگونگی ذکر است : خدا را بیاد آرید و سپاسگزارید برای نعمت هدایتی که بشما ارزانی داشته ، یا طریق ذکری که او خود شما را بآن هدایت نموده ، تا در همه مظاهر هستی و حکمت و تدبیر و نعمت هدایت ، بیاد او باشید نه با او هام جاهلیت و مظاهر آن . وان کنتم من قبله لمن الضالین ، با ان مخفف عطف به جمله كما هداکم است: بیاد او باشید که پیش از این هدایت، گمراهانی بودید دچار تاریکیهای تحیر و پس از تابش نور هدایت دارای چنین بینش و وحدتی شدید و معارف و مناسک خود را شناختید .

ثم افيضوا من حيث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور رحيم - اگر امر افيضوا ،

راجع به عرفات و متوجه گروهی باشد، ثم، تأخیر بیانی است. گویند قریش و همیمانهای آنان چون خود را اهل حرم و برتر از دیگران میدانستند، در مزدلفه میماندند و به عرفات نمی رفتند تا با دیگر مردم کوچ نکنند. یعنی شما هم از همان عرفات و همان گاه که دیگر مردم کوچ میکنند، کوچ کنید. ولی در آییه قرینه‌ای نیست که مخاطب آن قریش و گروه خاصی باشد و بسیاق آییه باید مخاطب امر تم افیضوا، همان مخاطبین افتم، فاذکروا الله، هداکم، کنتم، باشد که متوجه به هر قابل خطاب و برای همیشه و تأکید فاذا افتم من عرفات است تا هیچ فرد و گروهی از جهت امتیاز جوئی یا غفلت خود را از توده واحد و متحرک آن مردم «الناس» جدا ننماید. شاید تم افیضوا، راجع بافاضة از مشعر و پس از افاضة از عرفات باشد: پس از افاضة از عرفات و وقوف شب در مشعر، با هم و در يك زمان و از يك راه بسوی منا کوچ کنید. این مراتب انعام و اکمال حج «وانموا الحج والعمرة لله» است که بصور مختلف، نمایاننده کمال خصائل انسانی میباشد: کمال معرفت و شعور در مرتبه عرفات و مشعر، کمال اختیار و قدرت اراده در رمی و قربانی. انسانهای تجرد یافته هر چه بیشتر در مراتب قرب و توحید پیش روند فاصلهها و امتیازات کمتر میشود تا منها، ما و ما، بصورت يك روان خروشان روان میگردند و چون آب روان، از آلودگیها و رسوبات گناه و آثار جاهلیت پاک و پاکتر میگردند تا مجذوب دو صفت خاص غفور و رحیم شوند: واستغفروا لله ان الله غفور رحیم.



پس چون گذرانید مناسک خود را خدا را یاد آرید بسان بیاد آوردن پدران خود یا شدید تریادی: پس از مردم کسبستکه میگوید پروردگار ما بده در دنیا و برای او در آخرت هیچ بهره‌ای نیست.

و از مردم کسبستکه میگوید پروردگار ما بده در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی و بدار ما را از عذاب آتش.

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ
 آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ
 رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن خَافٍ ۝
 وَوَمِن مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ
 فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝

همینها برایشان بهره‌ایست از آنچه کسب کرده‌اند و خداوند تند حساب است .

وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝

ویاد آرید خدا را در روزهای شمرده‌ای پس هر که پیشی گرفت گناهی بر او نیست و کسی که تأخیر نمود گناهی بر او نیست این برای کیستکه پروا گرفته، پروا گیرید خدا را و بدانید شما بسوی او محشور میشوید .

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُحِبُّكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ الَّذِي الْخَصَمُ ۝

و از مردم کیستکه بشکفت آورد تو را سخن او در زندگی دنیا و گواه می‌آورد خدا را بر آنچه در دل دارد با آنکه اولجوجترین دشمن پیشه است .

وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَفَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُنْكَادِ ۝

و چون روی گرداند (زمامدارشد) بکوشد در زمین تا فساد کند در آن و نابود کند کشت و نسل را و خدا دوست نمیدارد فساد را .

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ إِلَهَآ ۝

و چون گفته شود باو که پروا دار خدا را خوی سرکشی او را فراگیرد بسبب گناه پس همین بس او را دوزخ و چه بد جایگاهست .

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ۝

و از مردم کیستکه میفروشد خود را برای جستن موارد خشنودی خدا و خدا بس مهربانست به بندگان .

يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۝

هان ای کسانیکه ایمان آورده اید داخل شوید درسلم همگی و پیروی نکنید گامهای شیطان را چه او برای شما دشمنیست آشکارا .

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝

پس اگر لغزیدید بعد آنچه آمده است شما را دلیلهای روشنگر پس بدانید که خدا عزیز حکیم است .

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يُلَاقَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُمٍ مِّنْ

آیا مینگردند؛ مگر آنکه بیاید بسوی آنها

خدا در میان سایه‌هایی از ابرو فرشتگان و انجام یابد فرمان و بسوی او برگشته شود فرمانها .

الْمَكَرُ وَالْمَلِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ
الْأُمُورُ

شرح لغات :

قضاء : کاری را با دقت و یاندازه انجام دادن ، انجام و فراغت از دعوا ، بر آوردن حاجت .

قول : گویند فرق میان قول و کلام این است که قول حکایت عین یا مضمون سخن دیگریست و کلام عین سخن است .

خلاق : بهره‌فراوان و باستحقاق از نیکی ، نصیب مقدر که گویا شخص خود آنرا بسبب خوی و اعمالش فراهم ساخته و خلق کرده است .

نصیب : بهره و سهم مشخص و جدا ، از نصیب : چیزی را بپا داشتن ، علامت را ثابت نمودن ، شخص را بمقامی گذاردن .

مجهول : مضارع اصحاب : به شگفتی واداشتن ، برانگیختن و جلب توجه ، بخود بالیدن . از صعب که نوعی از انفعال و انعکاس نفس در برابر دیدن یا شنیدن چیزی غیر عادی و مجهول است .

الد ، وصف تفضیلی یا صفت : شخص یکدنبه ، لجوج ، لدیدان : دو طرف ذره .
خصام : (چون صواب) ، جمع خصم : دشمن‌های سختگیر و کینه توز ، یا صفت مفرد .
الغزة : برتری ، پیروگی ، خودداری ، از نفوذ ، شرف .

کافه ، (بتشدید ، مؤنث کاف) : همگی ، هر سو ، از کف : چیز را پر کردن ، از هر سو گرد آوردن ، پیرامون آنرا گرفتن ، نگهداشتن ، زیردوی جامه .

الغمام ، جمع غمامه : ابر روشن و رقیق ، قطعه ابر که پس از بارش روشن و متلاشی میگردد . از غم : پوشاندن ، فرا گرفتن .

فاذا قضیت مناسککم فاذا کروا الله کذکرکم آباکم او اشد ذکرکم - قضاء مناسک حج ، انجام آن در پی هم و بصورت کامل است . تشبیه کذکرکم آباکم ، شاید اشاره بوضع جاهلیت عرب باشد که پس از انجام حج نام پدران و افتخاراتشانرا بزبان می‌آوردند و برخ هم میکشیدند . شدت ذکر ، نظریه تأثیر آن در اندیشه و خلق و عمل است ، نه تکرار یادش بزبان یا بلند کردن صدا در دعاء .

انجام مناسک حج - قضیت مناسککم - در واقع ، پیروی از حرکات فکری و معنوی ابراهیم است که از حجابهای نفس و محیط گذشت تا بتجلی ملکوت و قرارگاه یقین رسید :

« و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السماوات والارض وليكون من الموقنين - ۷۶، انعام ، آنکه مقامات و مناسک حج را چنانکه باید انجام میدهد باید تحولی برایش رخ دهد چون تحول طفل از دامان محدود مادر بسوی میدان وسیع زندگی. در این تحول چشم و گوش و هوش طفل به دستگیربها و اشارات و الهامات و مهر پدر است و همه ضمیر و وجودش از او پر میشود و هر چه دارد و باید داشته باشد از او میداند و از او میخواهد. همینکه از فاصله های خود بینی و خود پرستی گذشته و از عرفات و مشعر الهام یافته و خود را بخدا و خلق پیوسته ، مسؤولیتهای وسیعی بمهداش می آید که بیشتر و شدیدتر خود را نیازمند هدایت خداوند در راه تشخیص و انجام آنها می بیند : فاذا قضیت مناسککم»

فمن الناس من يقول ربنا آتنا فی الدنیا وما لہ فی الآخرة من خلاق فمن الناس...، تفریح بر آیه سابق و اشعار بتحقیر دارد نه تقلیل، چون اینگونه مردم بسیارند و الناس باید راجع بهمانها باشد که مناسک حج را گذرانده اند. فی الدنیا ظرف طلب است، و مقول آتنا گویا از اینرو ذکر نشده که اینان طالب مجهولند و مطلوبشان مشخص نیست و یا چون در طلب خود توجهی به خیر و شر و صلاح و فساد ندارند و هر چه بهره دنیا و در ظرف دنیا باشد میجویند :

بعد از طی و گذراندن مراتب حج که باید در سالک آن، تحولی پیش آید و خدا جوی شود و بیاد او باشد و همه چیز را برای او بخواند، باز مردمی جامد و کوتاه بین هستند که رخ از دنیا نمی تابند و چشم اندازشان از محیط دنیا و آرزوهای آن دورتر نیست ، اینها آئین خدا و مناسک و عبادات را وسیله برای تأمین دنیای خود می پندارند . باینها وعده اجابت آتنا فی الدنیا ، داده نشده ، چون رسیدن بمطلوبشان وابسته بکوششان است و چون کشتش و کوششی هم برای زندگی برتر و آخرت ندارند محصول و بهره ای هم در آن ندارند : وما له فی الآخرة من خلاق .

۱ - دکتر آلکنیس کارل دعاء را چنین شناخته است: «نیایش هر چه باشد طولانی یا کوتاه، بیرونی یا درونی ، باید همچون گفتگوی طفلی باشد با پدرش ، خود را آنچنان بنماید که هست ، - نقل از جزوه نیایش -

ومنهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار اولئك لهم نصيب مما كسبوا والله سريع الحساب - عطف و منهم بجای و من الناس ، وابستگی این دو گروه را میرساند : این گروه گرچه چشمشان بازتر و همتشان بالاتر است و دیدشان با آخرت باز شده و مطلوبی مشخص در حد «حسنة» دارند و نگران عذابند ولی تحول کامل نیافته و دیگرگون نشده اند . اگر این آیات در مقام تقسیم کامل مردم و چگونگی بینششان باشد باید گروه دیگری را نیز توصیف نماید که جز قرب خدا و یاد او را نمی جویند و چون ابراهیم خلیل همان طراح مناسک حج ، باید راضی بقضا ، و تسلیم بلاء او باشند و دنیا را وسیله و مقدمه بشناسند نه در عرض و قسیم آخرت . بنا بر این تفریع « فمن الناس من يقول، بره و اذکروا الله... » بیان و ارائه اکثریت مردم است که در این دو مرتبه جای دارند و از مقام برتر و کاملی بازمانده اند . اولئك در صدر کلام اشاره بمقام برتر این گروه نسبت بگروه اول است . لهم نصيب ، مشعر بهین است که بهر شان در حد اکتسابشان است نه درخواست و آرزوشان . صفت سریع الحساب ، مبین احاطه علمی خداوند بر جمع و تفریق اعمال است از کمیت و کیفیت خلوص و تأثیر : همه را با هم می سنجد و چیز را نادیده نمیگیرد و محصول همه را نکمبیدارد و برمیگرداند .

والاقرءوا الله في ايام معدودات فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه ومن تاخر فلا اثم عليه لمن اتقى واتقوا الله واعلموا انكم لتعجلون - ايام معدودات ، ايام تشریق (۱۲ و ۱۳ ذیحجه) ، بعد از انجام حج و پیش از کوچ از منا و برگشت به اوطان است . در این روزها آنانکه مناسک حج را بیایان رسانده هنوز از همه محرّمات احرام بیرون نیامده اند ، باید یاد خدا باشند - پس از هر نماز شعار « الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ... » گویند - تا با معانی این اذکار و رسالت آن بسوی سرزمین ها و ملت های خود بازگردند . فمن تعجل ، بیان و تحدید فی ايام معدودات است : کسی که در دوروز از ايام معدودات ، برای کوچ یا ذکر تعجیل نماید گناهی بر او نیست . و همچنین کسی که دوروز از آن را تأخیر نماید . تعجیل ، روز دوم تشریق و سوم قربان ، نخستین کوچ ، و تأخیر ، تا روز سوم تشریق و چهارم قربان ، واپسین کوچ میباشد . لمن اتقى ، قید - فمن تعجل ... ومن تاخر فلا اثم عليه - است : نفی گناه برای کسی است که

در تعجیل یا تأخیر پروا گیرد - از نظر فقهی: هنوز از آمیزش با زن و از شکار خودداری
 نموده باشد و اگر از اینها پروا نگرفته باید تا کوچ دوم بماند. اگر لمن اتقی «
 راجع بهریک ازمن تعجل...» و تأخر، هم باشد همین مفهوم شرطی را میرساند. و
 نمونه‌ای از بلاغت قرآن است. و اتقوا الله، امر و تأکید لمن اتقی است: هر چه بیشتر از
 خدا پروا گیرید و در کوچ و بیرون آمدن از همه محرّمات تعجیل ننمائید و حرمت
 حریم حج را بدارید. علاقه بزندگی و حشر با قوم و خانواده شما را بشتاب و اندازد
 تا هر چه زودتر از این حریم و حشر و اجتماع بیرون روید. این را بدانید که از این
 علاقه‌ها و جاذبه‌ها میگذرید و حشر نهائی و همیشگی شما بسوی خدا است: واعلموا
 انکم الیه تحشرون

ومن الناس من یعجبك قوله فی الحیات الدنیا - و من الناس ، آغاز معرفی گروه
 دیگری از مردم است که دیدوروش و روحیاتشان از آن دو گروه «من الناس من یقول...»
 و منهم من یقول» جدا میباشد. آن دو گروه که نظر به پروردگارشان دارند و از او در دنیا و
 آخرت یا در دنیا حسنه میخواهند دیدی مشترك دارند و آمدن ضمیر «منهم» بجای
 من الناس اشعار بهمین وحدت با نزدیکی آن دو دارد. این گروه بندی بمقیاس حج و
 مناسک آن که نشاندهنده هدفهای الهی و انسانی است مشخص میگردد. خطاب بعجبك
 مطلق و شامل هر مخاطب، فی الحیات الدنیا، ظرف قوله است. مانند: «رایك یا قولك
 فی فلان» حیات دنیا، زندگی محدود به غرائز و شهوات و گزیدن آنست «و اما من ظنی
 و آثار الحیات الدنیا»: گروهی از مردمند که سخنانشان درباره زندگی دنیا و در همین حد،
 تورا جلب مینماید و باعجاب و امیدارد. اینگونه سخن جالب و اعجاب انگیز نمودار
 شناخت اینگونه مردم درباره آمال و انگیزه‌ها و عقده‌های عموم است. دید و شناختی
 در همین حدود نه بیش از آن که شناخت کمال و مواهب و هدفهای انسانی است، با اصطلاح
 عامه: مردم شناسند!

و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الدال الخصام - از اینکه چنین عنصری خدا را با آنچه
 در قلب دارد گواهی می‌آورد، معلوم میشود که برای جلب توده مردم بخود، و بر آوردن
 آرزوهای آنان و عده‌هایی دهد و برنامه‌ها می‌نماید و برای باور مردم خدا را شاهد

می‌آورد و سوگند یاد مینماید که جز خدمت نیت و نظری ندارد و نیز معلوم میشود که خدا و هر چه از نظر مردم مقدس باشد، برای او وسیلهٔ نفوذ و پیشرفت مقصود است. اینگونه عنصری که دیدش و سخنش در حد دنیا و کوشش او برای رسیدن به آرزوهای خود است بیش از آنکه نمیتواند خیر خواه و خدمتگزار خلق باشد - الدال الخصام - خودپرستی عقده‌دار و لجوج و دشمنی کینه‌توز است. وصف الدال الخصام، از این رو مطلق آمده و طرف خصومت ذکر نشده که دشمنی او با هر حق و حقدار و هر قدرت و شخصیت مقاوم است و هر که در طریق هواهای او باشد.

و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث والنسل والله یحب الفساد - و اذا تولی: و آنگاه که با تلاش و کوشش ولایت و زعامت یافت. هیئت فعل تولی و سیاق آیات و افعالیکه آمده همین معنا را می‌رساند و معنای روی گرداند که متعدی به «عن» میشود تناسبی ندارد. لیفسد فیها، بیان منظور و غایت یا لازمهٔ کوشش او در زمین است: همینکه زعامت یافت میکوشد در زمین برای افساد یا میکوشد در راه پیشرفت قدرت و نفوذش در زمین که لازمهٔ آن افساد، مقابل اصلاح است - بر هم زدن نظم و التیام طبیعی اشیاء، از میان برداشتن حقوق و حدود افراد، بستن راههای رشد و کمال و باز نمودن راههای تباهی و رشد استعدادها، برتری یافتن فرومایگان و برکناری فرزایگان و ایجاد گروهها و طبقات - همه مراتب و مظاهر افساد است که به از میان رفتن و تباهی محصول کشت و کار و نسل و استعدادها خلاصه میشود: و یهلك الحرث والنسل - والله لا یحب الفساد، مبین ارادهٔ حاکم بر جهان و انسان است: همان ارادهٔ اینکه راههای کمال و صلاح را از میان موانع و پیچ و خمها باز و موجبات فساد را طرد مینماید، فساد را دوست ندارد و نمی‌پذیرد و همچنین مفسد را گرچه این عنصر مفسد و طاغی، در شرائط عارضی و مزاج جوامع بیمار و تخدیر شده و غافل از خود و مسئولیتهای خود چندی راه و دوام یابد. پس همینکه وجدانهای بیدار مانند قدرت دفاعی بدن در مقابل میکروب و عارضهٔ بیماری، به پا خاست و خفته‌ها و غافلها را هشیار و بیدار نمود ازالهٔ آن حتمی است.

و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالالیم فحسبه جهنم و لبس المهاد: فاعل فعل قیل

مجهول آمده ، از این رو که گویا عنصر طاغی در طغیان بآن حد میرسد که کسی را یارای روبروشدن با او نیست تا شاید پندش دهد و از سر خودی و طغیانش باز دارد . اخذته العزة ، دلالت باین حقیقت دارد که خوی خودسری و سرکشی در او آنچنان راسخ و ملکه و مالک عقل و اراده اش گشته که چون مواجه شود با هر چه و هر که بخواهد او را رام و وجدان و عقلش را بیدار و هشیار کند این خوی طغیان از جای برمیخیزد و او را فرا میگیرد و روزنه های درویش را یکسر می بندد . معنای العزة ، درباره طاغی همین خوی سرکشی بر هر قانون و حقوق و بر هر خیر اندیش عاقبت بین و باء بالاثم بمعنای ملاست یا سببیت است : همانکه برای جلب قلوب خدا را گواه می آورد و بشهد الله علی مافی قلبه « پس از تولیت و پیشرفت در فساد و طغیان ، چون نام خدا و پروای از او را که متضمن اندیشه در خیر و مصلحت است بشنود ، بجای آنکه بیاندیشد و پروا گیرد طبیعت سرکشیش با آلودگی بگناه و تجاوز یا بسبب آن ، او را فرا میگیرد : اخذته العزة بالاثم . همین طبیعت و خوی دوزخی و شراره های آن ، مواهب اسایش را با تش و دود مبدل می نماید و هر روزنه اندیشه بخیر و حق را برویش می بندد و او در میان این خود سوزی و تاریکی پیوسته و حشت زده و هراسناک است ازهربانگی و شبحی از غلامان خدمتگزار سر بزیر تا آزادگان سرفراز . دیگر تنوع در شهوات و سرگرمیها آرامش بخش و منصرف کننده اش نیست ، مگر ساعتها تکیه خود را تخیل نموده و یکسر اندیشه اش زائل شده باشد . عنصریست زبون و متلون در ذی قدرت و مطرود دلها ، فریب خورده ایست آلت هواهای هر که بمطامع و شهوات پست سرفروا آورده . آنچه برای خود فراهم ساخته دوزخ است و همین او را بس : فحسبه جهنم و لیس المهاد . و همین فرمان توقف در طغیان و سپس سقوط ابدیست .

این سه آیه کوتاه تصویر جامع و عمیقی از خوی و روش و منش و آثار و نهایت زندگی عنصر خطیر طاغی است . آنچه مفسرین در بیان و ارائه مصداق این عنصر آورده اند نارسا و نامطابق است . و آنچه دانشمندان روانکاو و اجتماعی درباره چنین عنصری آورده اند در جهت و بعد خاصی از نفسیات و خصلت و روش اجتماعی اومیباشد . آنچه افلاطون در کتاب گرانمایه اینکه بزبان استادش سقراط تدوین نموده و عدالت

فردی و اجتماعی را بتفصیل و مانند مسائل ریاضی بحث کرده و چهرهٔ درونی و اجتماعی عادل و طاغی را نمایانده، از حدود این آیات پیش گرفته است.^۱

ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله روف بالعباد - یشری (بجای

بیع) و معنای ابتغاء، عین اینست که این عنصر عالی انسانی مانند مشتری نیازمند، کوشا و جویای جلب رضایت خدا می باشد و در جستجوی آنست تا چون محل رضایت خدا را یافت هستی و زندگی خود را بدهد. در مقابل آن عنصر طاغی که صلاح و خیر و سرمایه های دیگران را در راه کمترین شهوات خود قربانی میکند و چشم و گوشش از دیدن مرضات الله و شنیدن براهین آن کور و کور شده و جز در فریبکاری و افساد نمی اندیشد؛ این شخصیت الهی از هواها و شهوات و دواعی نفسانی رسته و با بصیرت نافذش حق و خیر را شناخته و در اجرای مرضات الله و رفع موانع آن سرازیر می شود و جان بکف دارد. والله روف بالعباد - اشاره باینست که او مظهر اسم روف و در بیجه و زش نسیم رأفت و لطف خداوند و مبشر فلق صبح در میان ظلمها و ظلمتها و سایهٔ بهشت در زمین است. بمقتضای صفت روف بالعباد که بصورت سنت الهی ظهور مینماید باید اینگونه مردان حق و فداکار در جوامع و زمانهای مختلف باشند. تا قلبها را برای خیر خلق بطیش آرند و مردم قابل، ولایت آنها را بپذیرند و در معرض نسیم رأفتشان آیند: «ان الله فی ایام دهر کم نفعات الاقترضوا لها»^۲ اینگونه شخصیتها با همهٔ بُعد و عمق روحی، چون چهرهٔ باطن و ظاهرشان یکی و یکسو میباشد: «ابتغاء مرضات الله»، برای شناساندن آنان بیش از بک آیه نیامده. بخلاف عنصر طاغی «الدالخصام» که دارای ملکات و رویهای متنوع

۱ - میگوید: «عنصر مستبد مولود شهوات پست و ثروت است. حامیانش شهوات و طمع او را بر میانگیزد تا او از آنها و آنها از او هر چه بیشتر بهره مند گردند. او چون زنبور نرنیش بر می آرد و محصول دنج و کوشش زنبوران عسل را میخورد. برای آنکه هرمانی را از راه خود بردارد پرده های عفت و حیا را میدرد او بندهٔ شهوت و شراب است و برای اشباع شهوات و خرید فرومایگان دست بفارت اموال عمومی میزند تا آنجا که اموال اوقاف و خرابیج را میریاید و بره بچکس رحم ندارد. خلاصه ای از کتاب ۹۰۸ الجمهوریة».

۲ - گفت پینمبر که نفعتهای حق
کوشش دارید این اوقات را
تازگی و جنبش طویست این
اندر این ایام می آرد سبق
در بریالید این چنین نفعات را
همچو جنبشهای خلقان نیست این

است و در اوضاع و شرائط مختلف و برای پیشبرد مقصودش تغییر چهره میدهد چنانکه گویا زیر پوست ظاهرش لانه جانوران گوناگون است: گاه چون عقرب نیش برمی آرد، گاه روی تملق رو باهی مینمایاند، گاه درندگی گرگی، گاه خشم پلنگی و میتواند همه این رویهای درونی خود را بچهره‌ای چون چهره مردان خدا بیاراید « یشهد الله علی مافی قلبه ». آنچه ندارد ملکات انسانی است

رویا و اندیشه‌هاییکه در این آیات ارائه شده، پس از امر بانعام حج و پایان مناسک آنست که صورت فشرده و متحرکی از اجتماع تحول یافته و پیشرو اسلام میباشد و حاکمیت اراده خدا در آن ظهور مینماید. در این اجتماع شخصیت امام و رهبری اسلام باید انتخاب و مشخص شود. این آیه « و من الناس من یشری... » - وصف جامع امام در مقام رهبری خلق است. در جهت مقابل امام، « و من الناس من یعجبک... » میباشد - چون معاویه و یزید، در مقابل علی و حسین علیهما السلام. در وسط این دو، جویندگان حسنه دنیا یا دنیا و آخرتند: « ف من الناس من یقول: ربنا آتنا فی الدنیا... و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة... ». پایه گرفتن و ظهور رهبری فرد یا افرادی از این گروهها در مجتمع اسلامی، بمقیاس دریافتیستکه مسلمانان از الهامات و هدفها و اجتماعات حج و دیگر تعالیم اسلامی داشته باشند.

یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة - خطاب بگروهیستکه تعهد ایمانی را پذیرفته‌اند، فعل ادخلوا و ظرف فی السلم، محیط سلمی را مینماید که اصول آن پایه گرفته و اجزاء و شرائطش مشخص گردیده است کافة، حال از فاعل ادخلوا، یا السلم آمده: شما مؤمنین همگی، یا بهمه جهت داخل سلم شوید. شاید السلم، اشاره به آن وضع مسالمت باشد که در اجتماع حج نمودار میشود. سلم بمعنای حصولی یا وصفی، نموداری از مسالمت یا وصف سلامت است. بدن سالم آنستکه اعضا و

۱ - رهبری امام و احکام مخصوص او در کتابهای فقه سابقین از فقهاء فریقین جزء مسائل و احکام حج ذکر شده و پس از آن مانند اصل رهبری از کتابهای فقه حذف شده. رجوع شود بکتابهای فقهی پیش از قرون اخیر مانند «النهایه» شیخ طوسی ۳۸۵ - ۴۶۰ ه. و در احادیث معتبره ما، شناخت و لقاء امام در پایان و تکمیل حج از وظائف مسلمانان بشمار آمده. رجوع شود به کتاب کافی - باب حجت و مناسک حج.

جهازات آن پیوسته با یکدیگر باشند و هر يك وظائف طبیعی خود را انجام دهند و در برابر بیماری دفاع کنند و تغذیه و رشد نمایند. انسان سالم در جهت قوای عقلی و نفسانی، آستکه قوای درویش با هم و بی تراحم و افراط و تفریط رشد یابند. چنین انسانی بگفته سقراط: « چون دارای عقل اندیشمند و رشد یافته است حکیم، و چون عنصر غضبش کامل شده شجاع، و چون قوا و غرائزش در پر تو عقل نافذ هدایت میشود عقیف، و چون هر يك از عناصر درویش در میدان خاص و در مرز اعتدال بروز مینمایند عادل است. » اجتماع سالم آستکه نیروهای علمی و دفاعی و تولیدی آن هم آهنگ باشند و مرز قوانین و پیمانها را نگهدارند و با رهبری خردمندان رشد و تکامل یابند. اینگونه اجتماع مانند فرد، حکیم و عادل و شجاع و عقیف است. برتر از آن اجتماع استکه افرادش هدفهای عالی انسانی و قانون ازلی الهی را شناخته و ایمان آورده و تسلیم آن و خیر و صلاح یکدیگر باشند و رهبری آن بعهده امامی باشد که خود یکسر پی جوی مرضات الله است: « یشری نفسه ابتغاء مرضات الله » در چنین اجتماعی زمینه و مجال پرورش و رشد عناصر سافل و طاغی نمی ماند. نمونه آن اجتماع حج و شعارها و مناسک و احکام آنست تا هر که تعهد ایمانی را پذیرفته، با اندیشه و اختیار داخل آن شود و « لبیک الی دار السلام » گوید و در نماز بسوی کعبه روی آورد و به سلام ختم نماید و شعار آنرا برای همیشه و به همه جا امتداد دهد: یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة. **ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین - خطوات الشیطان**، شاید اشاره باین حقیقت باشد که در اندیشه های مردم مؤمن و محیط سلم و سوسه ها و انگیزه های شیطانی آشکارا رخ نمی نماید. شیطان مانند طاغی، در آغاز کارش زیر چهره آئین و خیرخواهی روی می آورد و با توجیها ت و تاویلات و تطبیقات مردمی را گام به گام بدنبال خود میکشد تا آنها را از محیط ایمان و سلم دور بدارد. آیات دیگریکه مؤمنان را از سوسه ها و گامهای شیطانی بر حذر داشته، نیز در زمینه شریعت و احکام است. آیه ۱۶۱ - این سوره - پس از تبیین احکام قبله و نعمت رسالت و امر تغذیه از پیروی گامهای شیطان نهی نموده - باین ترتیب: « انما یا مرکم بالسوء - اندیشه و عمل بد و انحرافی - و الفحشاء - گناهان بزرگ و عمومی - وان تقولوا علی الله ما لاتعلمون » - این انحرافها و

گناهان ، در پشت پرده غرور و نسبت‌های دینی پیش می‌رود تا اصول احکام عبادی و اقتصادی دگرگون شود . چون بیماری خطیریکه در اندام سالم رخنه نماید تا با غرور و سلامتی از پایش درآورد . دشمنی و روش شیطانی ، برای روشن بینان از آغاز ، و برای فریفتگان در انجام مبین می‌باشد : انه لكم عدومیین .

فان زللتم من بعد ما جالکتکم البینات فاعلموا ان الله عزیز حکیم - فان زللتم ، ترجیع
از آیه سابق و خطاب بفاعل ادخلوا ولا تتبعوا ، است . زلل بمعنای لغزیدن و افتادن از جای یا مقام بلند است ، در این آیه باید نظر بمقام سلم باشد که به امر « ادخلوا فی السلم » در آن وارد شده یا در طریق آن پیش می‌روند . البینات ، باید آن دلائل و شواهدی باشد که محیط سلم را مبین و مشخص نموده . لغزش از مقام و محیط سلم آغاز سقوط و پیروی از گامهای شیطانی است . آسان که اسان نخستین و همسرش را شیطان لغزاند و از بهشت سلمشان بیرون راند و با گامهای بسوی دشمنی و تنازع کشاند :
« فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما مماکانا فیه و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو - ۲۶ بقره ، رجوع شود » .

فاعلموا ان الله عزیز حکیم ، جواب فان زللتم و اعلام و پیشگوئی خطر حتمی
است که پس از لغزش و هبوط از دارالسلام پیش می‌آید : پس این را بدانید که خدا عزیز و حکیم است . این دو صفت که بصورت سنن و قوانین ، همه کائنات را مقهور و تسلیم نموده شمارا فرا میگیرد و هیچ قدرت و وسیله‌ای مانع انفاذ اراده قاهر و حکیمانۀ خداوند این اوصاف نیست . بر طبق همین سنن مردمیرا عزت و حکمت میدهد و مردمیرا زبون و زیر دست میگرداند و راهرا برای شایستگان باز مینماید . شما مؤمنین هم که پس از آمدن بینات اگر لغزیدید و دچار دشمنی باهم و انحطاط شدید ، دیگران با گرفتن شعار سلم و دیگر نیروها و سرمایه‌های شما بر شما می‌تازند و هر چه بیشتر زیر دست و زبوتان میگردانند . دیگر اعمال فردی و ظواهر اسلامی و اتسابات نگهدارتان نخواهد شد .

هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة و قضی الامر والی الله ترجع الامور - عدول بقیاب ، اعراض و تمعیم را میرساند که گویا هر که پس از آمدن بینات ،

تغزید و پیرو گامهای شیطان شد قابل خطاب نیست . الا ... ، استثناء از مفعول مقدر
 ینظرون ، والملائكة عطف به الله ویا النعمان است : اینها چشم انتظار بچه دارند؛ جز
 اینکه خدا در سایه‌هایی از ابرها و فرشتگان بآنها روی آرند . گویند فعل یا تأیید الله
 متضمن مجاز در نسبت و مقصود روی آوردن عذاب یا بتقدیر امر « امر الله » است مانند :
 « هل ینظرون الا ان تأتیم الملائكة اویاتی امر ربك ۱۶ ، ۳۳ » و ظرف فی ظلال ، نیز
 استعاره ایست برای نمایاندن عذابی سهمگین و فراگیرنده - آنچه‌آنکه ابرهای رحمت
 و امید ، نمودار خشم و عذاب میگردند . چون تعبیرات و اشارات این آیه مانند دیگر
 آیات قیامت و مقدمات آن می باشد : « یوم تشق السماء بالنعام - ۲۵ ، ۲۵ - فارتقب
 یوم تأتي السماء بدخان مبین - ۹ ، ۴۴ » - تطبیق آن بحادثه یا عذابی مبهم و پیش
 از قیامت خلاف ظاهر است . بنابراین نه تقدیری لازم است و نه استفهام هل ینظرون
 تهدید می باشد و چون خبر از حادثه ایست برتر از بعد و ظرف زمانی و مکانی . میشود که
 اسناد یا تأیید الله ، حقیقی و نظر بصفات باشد ، زیرا صفات و اسماء الهی عین ذات و ظهور
 و اثبات صفات نموداری از آنست که پیوسته در صورتهای مادی و طبیعی و اظلال آنها
 ظاهرتر میشود . آنچه‌آنکه علم و قدرت و صفات و غرائز انسانی در صورت مواد و ابدان
 و اصوات پیوسته ظاهرتر میشود و آنها را تحت الشعاع میگیرد . همان اراده حکیمانه
 و علم ازلی بود که در آغاز تکوین ، به ماده اولی جهان که قرآن از آن تعبیر به دخان
 نموده « ثم استوی الی السماء و هی دخان » روی آورد و آنرا از یک کونگی و هم سطحی ،
 صورتهای مختلف عناصر اصلی و ترکیبات آنها ، سپس قوانین و نظامات و نیروها و حیات
 و عقل در آورد و در این رجوع و مسیر کمالی ، هر چه جهان پیشتر رود ، صفات ازلی
 نمودارتر و نزدیکتر ، و ماده اولی مقهورتر میگردد تا در نهایت امر بصورت ابرهای
 لطیف و روشنی « النعمان » میشود که اشعه صفات و اسماء از آن رخ مینماید : « و اشرف
 الارض بنور ربها » - و کارمایه جهان پایان میرسد : و قضی الامر . و همه چیز بسوی خدا
 بر میگردد و باو پیوسته میشود : والی الله ترجع الامور .

استفهام اعجابی و نکوهنده - هل ینظرون ... ۱۴ ، انگیزنده انظار بسوی چنین
 آینده نهائی و نکوهش کسانیست که پس از آمدن آیات بینات و ظهور اراده شریعی

خداوند و تبیین دارالسلام، روی گرداندند و لغزیدند و پیروگامهای شیطانی شدند؛ اینها دیگر چه انتظاری دارند و بچه نظر دارند؟ جز آنکه امر تکوینی جهان در پی امر تشریحی پایان رسد و خدا و فرشتگان در پرتو غمام ظهور نمایند و به افق دیدها نزدیک شوند! آنگاه است که کار گذشته و همه بسوی مبدء برگشته اند. دیگر پس از این شریعت نباید چشم براه شریعت و آئین خدائی دیگری باشند. آنچه باید انجام دهند، کوشش در راه فهم اصول این شریعت و تحقق آن و دخول در سلم است. و همین راز خاتمیت است.



پس از بنی اسرائیل که چه بسیار با نهادادیم از هر گونه نشانه روشنگر و هر که تبدیل کند نعمت خدا را بعد از آنکه آمده باشد او را پس خدا سخت عقوبت است.

مَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَاتِنَا بَاطِلًا
وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ
اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۰۱﴾

آرایش شده برای آنانکه کافر شده اند زندگی دنیا و مسخره مینمایند بکسانیکه ایمان آورده اند و کسانیکه پروا گرفته اند بالای آنها در روز قیامتند و خدا روزی میدهد هر که را بخواهد بی حساب.

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۱۰۲﴾

مردم يك امت بودند پس برانگیخت خدا پیمبرانرا در حال بشارت دهندگی و بیم دهندگی و نازل کرد با آنان کتاب را بحق تا حکم کند در میان مردم در باره آنچه اختلاف نمودند در آن و اختلاف نکردند در آن مگر آنانکه داده شدند کتابرا بعد از دلیلهای روشنگر آمدشان، بسبب ستیزه جوئی میان خود، پس هدایت نمود خدا آنها را که ایمان آوردند با آنچه اختلاف نمودند در آن از حق، باذن خود و خدا هدایت نماید آنکه را بخواهد براه راست.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَنَبَّعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ
مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ
فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ
بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا
فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۰۳﴾

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ
الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِرِينَ وَالضَّرَّاءُ
وَزُلْزُلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
مَعِيَ نَصْرُ اللَّهِ أَلاَ إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿۱۰۶﴾

آیا پندارید که به بهشت اندر آید با آنکه
هنوز نیامده است شما را داستان کسانی که
پیش از شما در گذشتند ، با آنان تماس نمود
مصیبت هول انگیز و زیان و زیر و زبر شدند تا
حدی که میگفت پیغمبر و کسانی که باو ایمان
آورده بودند : کی است یاری خدا ؟ آگاه !
که همانا یاری خدا نزدیک است .

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلْ مَا أَنفَقْتُمْ مِنْ
خَيْرٍ فَلِللَّذِينَ وَالِاقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالسَّكِينِ
وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ
بَلِيزٌ ﴿۱۰۷﴾

می پرسند تو را که چه بایست انفاق کنند ؟
بگو آنچه از هر چیزی انفاق کنید پس برای
پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و درماندگان
و ره بازماندگان است و هر چه از هر خیری
انجام دهید پس خدا بآن پس دانا می باشد .

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَكُمْ وَعَنْى أَنْ
تُقَاتِلُوا قِيَاهُ وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَنْى أَنْ تُجْبُوا
بِهِ قِيَاهُ وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۰۸﴾

بر شما نوشته شده است کارزار با آنکه ناخوش
باشد آن برای شما و بسا که ناخوش دارید
چیز را با آنکه همان خیر است برای شما
و بسا که دوست میدارید چیز را با آنکه
همان شر است برای شما و خدا میداند و شما
نمیدانید .

شرح لغات :

عقاب : (مانند ابا) ، مصدر عقب : پاداش بدش داد ، به پشت پایش زد ، بجایش
نشست ، یا مصدر عاقب : دنبالش کرد ، پشت سرش برآمد ، بگناهِش گرفت و پاداش داد .
لین : ماضی مجهول ، از تزیین : آراستن ، گویند : تزیین آراستن ظاهر و تحسین :
آراستن باطن یا اعم از آنست .
امة : جماعت ، ملت - که دارای يك قصد و روش باشد . ازام و بتشدید میم ، قصد
کرد ، بآن روی آورد .

بغی : انحراف و سرپیچی از حق و عدل ، ستم پیشگی ، کینه توزی .
زلزلوا : جمع مجهول از زلزل : سخت و پی در پی بحرکت درآمد ، از جای کنده شد .
ازاصل زل : لغزید ، از جای خود کنده شد . زاء زائد دلالت بر تکرار یا شدت دارد .
مانند سرسر و ملصل که از صر وصل (بتشدید راه و لام) است . و شاید ازاصل زال باشد .
الكره : (بفتح و ضم کاف) ناخشنودی یا آنچه ناخشنود باشد . بعضی گفته اند : کره بضم ،
وادار نمودن خود و کره بفتح و ادار نمودن دیگر است به چیزیکه مخالف میلش باشد .

سل بنی اسرائیل کم آئیناهم من آیه و من یبدل نعمة الله ... تا آخر آیه - کم آئیناهم ، استفهام سرزنش آمیز است و بسیاق آیه دلالت بر کثرت دارد . و من یبدل نعمة الله . . . کبرای شرطی و استنتاجی است که صغرای آن از مفهوم سؤال برمی آید . نعمة الله بقرینه مقام همان آیه بینة ، و من بعد ماجائته ، قید فان الله شدید العقاب - است : از بنی اسرائیل پرسش کن ، که چه بسیار آیات روشنگر نبوت و هدایت با آنها دادیم و آنها آیات خدا را تبدیل کردند و هر که و هر ملتی که خدا باو نعمتی ارزایی دارد و آنرا تبدیل گرداند ، باید بداند که خدا شدید العقاب است و بمقتضای همین صفت دچار عقابی سخت خواهد شد . این قانون دستنی است که بیش از اقتضای صفات پروردگاری ، از تاریخ تبیین شده ی ملک و ملتی چون قوم بنی اسرائیل استنتاج میشود . همان تاریخ پرماجرا و گویا نیکه نعمتهای هدایت و شریعت را که سرچشمه دیگر نعمتها می باشد ، آشکارا مینمایاند و همچنین تبدیل و تأویل آن نعمتها را بغرور و تعصب ها و هواها ، آنگاه لغزشها و سقوطها و زبونیها را و با صد زبان جوابگوی این امر و سؤال است : سل بنی اسرائیل کم آئیناهم من آیه بینة؟ - آنها از آیین خدا روی گرداندند و آنرا مسخ کردند و خود گرفتار عقاب و مسموخ و مطرود گشتند .

لذین کفروا الحیات الدنیا و یسخرن من الذین آمنوا - فعل مجهول ذین ، لام اختصاص للذین ، فعل ماضی کفروا ، نادیده گرفتن فاعل تزیین و سبب قابلی آنرا میرساند : برای آنها که از آیات روی گردانده و با آنها کافر شده اند ، زندگی دنیا آرایش شده و بیش از آنچه هست جاذب گردیده است . همین آرایش نو بنو و گوناگون دنیا و شهوات آنست که استعدادها را در تکاپوی وصول به سراپهای رنگارنگ دنیا مصروف مینماید و پایه ایمان و تقوای دینداران را برای احراز آنها سست و لغزان میگرداند تا آنجا که شریعت و آیین خدا وسیله همین زندگی و بگونه عادات و تقالید درمی آید و بجای تحرك و پیشرفت وهم آهنکی در راه وصول و ایصال بدارالسلام گرفتار جمود و دشمنی و کینه جوئی میشوند . این دلباختگان و چشم دوختگان بآرایشهای دنیا ، آنها را که از صحنه این نمایشهای فریبنده برتر آمده و راه آنها را مینگرد و بان میگردند ، بی بهره از زندگی و ساده می پندارند و مسخرشان مینمایند : و یسخرن